

تبیین نسبت، ارتباط و پیوند «معرفت‌شناسی» و «منطق»

زهیر رضازاده*

چکیده

بحث و گفت‌وگو از نسبت میان دو دانشی که از جهت‌های گوناگون شبیه هم هستند و ارتباط‌های بسیاری با هم دارند، کاری بس دشوار است. معرفت‌شناسی و منطق نیز از جمله دانش‌های ناظر به معرفت بشری هستند که بسیار به یکدیگر شباهت داشته و می‌توان آن‌ها را مانند حساب و هندسه از دانش‌های نزدیک به هم و هم‌خانواده دانست. برای آنکه تبیین درستی از نسبت میان این دو دانش ارائه شود، پس از معرفی اجمالی آن‌ها، با بیانی روشمند ارتباط و نسبت میان آن‌ها در دو سطح کلان و جزئی و با روش توصیفی-تحلیلی بررسی شده است. در سطح کلان، نسبت این دو دانش در طبقه‌بندی علوم به بحث گذاشته شده و به این نتیجه رسیدیم که معرفت‌شناسی، مقدم بر منطق و حتی فراتر از طبقه‌بندی علوم است و ورود به منطق و هر دانش دیگری با پیش‌فرض امکان علم میسر است که در معرفت‌شناسی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. همچنین در سطح مقایسه مسائل مطرح شده در هر دو علم، به این نتیجه رسیدیم که بین آن‌ها تعاون و بده‌بستان‌های دوسویه برقرار است و هریک از آن‌ها سهم مهمی در پیشبرد دیگری برای رسیدن به هدف تعیین شده به‌عهده دارد و نتیجه بحث آن است که میان این دو دانش پیوندی ناگسستگی برقرار است.

کلیدواژه‌ها

تعاون علوم، طبقه‌بندی علوم، منطق، معرفت‌شناسی، نسبت علوم.

مقدمه

دانش‌های رایج میان بشر، هرچند با معیارهای مختلفی، همچون موضوع، هدف و روش تحقیق، از یکدیگر جدا و متمایز می‌شوند، ولی درعین حال ارتباط‌هایی میان آن‌ها وجود دارد و می‌توان برخی از این ارتباط‌ها را این‌گونه فهرست کرد:

الف) برخی از علوم که از آن‌ها با عنوان فلسفه مضاف یاد می‌شود، با طرح اصول موضوعه علمی خاص، به تبیین مبادی تصویری و تصدیقی‌ای می‌پردازند که پیش از ورود به آن علوم بایسته به نظر می‌رسد و به این صورت به آن‌ها یاری می‌رسانند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۱۹)؛

ب) برخی از علوم نیز برای پیشبرد اهداف خود، از قواعد مطرح‌شده در علمی دیگر استفاده می‌کنند و به این صورت آن‌ها را به خدمت می‌گیرند. بهترین نمونه بهره‌گیری یک دانش از دانشی دیگر را می‌توان میان ریاضیات و فیزیک مشاهده کرد (همان)؛ به این نحو که ریاضیات ابزار و زبان فیزیک برای توصیف درست از طبیعت به‌شمار می‌آید؛ برای نمونه، فیزیک‌دان برای ارائه تعریف از سرعت یا شتاب اجسام، می‌بایست با قوانین مشتق‌گیری ریاضی آشنا باشد؛

ج) همچنین میان برخی از دانش‌ها با اینکه مستقل از یکدیگرند، تعاون و مساعدت‌های دوسویه وجود دارد؛ به این صورت که برای پیشبرد اهداف مدنظر خود به یکدیگر یاری می‌رسانند (سلیمانی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۲۲). معرفت‌شناسی و منطق به‌عنوان دو دانش بنیادین و پایه، از آن دسته دانش‌های فلسفی (به‌معنای عام) هستند که مطالعه و تحقیق درباره انواع ارتباط و نسبت‌هایی که میان آن‌ها قابل فرض است، امری ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا با وجود شباهت بسیار این دو دانش با هم، تمایز و مرزبندی دقیق آن‌ها جز با بحثی مستقل درباره نسبت میان آن‌ها میسر نخواهد بود.

پرسش اصلی آن است که این دو دانش چه نسبتی با هم دارند و چه ارتباط‌هایی میان آن‌ها وجود دارد؟

به نظر می‌رسد برای ارائه تبیینی جامع و درست از ارتباط میان این دو دانش می‌بایست نسبت میان آن‌ها را در دو سطح مورد ملاحظه قرار داد:

۱. در سطح کلان و در نقشه جامعی که میان دانش‌ها با عنوان «طبقه‌بندی علوم» ترسیم شده است؛
۲. در سطح جزئی‌تر و میان مباحث و مسائل ذکر شده در علوم که ممکن است در برخی از مسائل مشترک باشند و یا اینکه برخی از مباحث و مسائل مطرح شده در یک دانش، راه را برای رسیدن علمی دیگر به هدف مدنظر هموار سازد.

آنچه در بحث نخست اهمیت دارد پرسش از تقدم یا تأخر یک دانش بر دانش دیگر در رتبه‌بندی علوم است و اینکه برای ورود به یک دانش، آیا فراگیری یا پیش‌فرض قراردادن دانشی دیگر لازم است یا خیر؟ فایده این بحث، پی‌بردن به قرابت یا بیگانگی علوم از یکدیگر است. اگر دانش‌هایی با ملاکی خاص هم‌رتبه قرار داده شوند، نشان آن است که آن‌ها از قرابت ویژه‌ای برخوردارند که این قرابت میان این دانش خاص با علوم دیگر مشاهده نمی‌شود، مانند حساب و هندسه که هم‌رتبه و زیرمجموعه ریاضیات هستند.

در بحث دوم هنگامی که نسبت و ارتباط دو دانش معرفت‌شناسی و منطق مورد مطالعه قرار می‌گیرد، پاسخ به چند پرسش مدنظر است: این دو دانش در چه مباحث و مسائلی مشترک هستند؟ آیا مسائل مطرح شده در یکی از این دانش‌ها می‌تواند دانش دیگر را برای رسیدن به هدف نهایی موردنظر یاری رساند و یا برعکس، دانش دوم چنین به دانش نخست کمک کند؟ اگر آری در چه مسائلی و چگونه؟

در این نوشتار بر آنیم نسبت، ارتباط و پیوند میان «معرفت‌شناسی» و «منطق» را با روش توصیفی - تحلیلی بیان کنیم، اما پیش از پرداختن به مطلب اصلی، شناختی اجمالی از این دو دانش ضروری است که در ضمن چند نکته بیان می‌گردد.

۱. بیان نکاتی در معرفی «معرفت‌شناسی» و «منطق»

۱-۱. معرفت‌شناسی و مسائل مطرح شده در آن

معرفت‌شناسی دانشی است که آگاهی و معرفت بشری را از حیث معرفت‌شناسانه، یعنی

حکایت و کشف از واقع موضوع بحث قرار می‌دهد، نه از حیث هستی‌شناسانه که جایگاه بحث از آن در فلسفه اولی و تقسیم وجود به ذهنی و خارجی است و نه از حیث روان‌شناسانه که جایگاه بحث از آن در روان‌شناسی ادراک است. این دانش فرایند ذهنی یا روانی است که گزینش و سازمان‌دهی اطلاعات حسی و نهایتاً معنی‌بخشی به آن‌ها را به گونه‌ای فعال بر عهده دارد. به سخن دیگر، پدیده ادراک فرایندی ذهنی است که در طی آن تجارب حسی معنادار می‌شود و از این طریق انسان روابط امور و معانی اشیا را درمی‌یابد.

اگرچه می‌توان ناظر بر هر دانشی، معرفت‌شناسی خاص به همان دانش را با عنوان معرفت‌شناسی پسینی مطرح کرد که چنین معرفت‌شناسی‌ای مربوط به بعد از تحقق علوم و معارف بشری است و در آن سیر تاریخی دانشی خاص را از آغاز تاکنون، احکام و عوارض کشف شده بر آن گزاره‌ها و ثبات و تغییر، علل تحول مسائل علم مورد نظر و ارتباط آن‌ها با دانش‌های دیگر مورد مطالعه قرار می‌دهند (خسروپناه، ۱۳۸۱، ص ۴۰)، اما معرفت‌شناسی به صورت پیشینی و عام محدودیتی از این جهت نداشته و مطلق آگاهی و علم را می‌کاود؛ چه آن علم برخاسته از شهود و مکاشفه یا نقل باشد، چه از حسّ و تجربه به دست آمده باشد و یا اکتساب آن در طی فرایندی به نام فکر باشد. از این رو آنچه در این دانش به صورت پیشینی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد عبارت است از: ۱. اثبات اصل امکان شناخت و در ذیل آن ردّ ادعای سوفسطی در انکار معرفت و همچنین رد ادعای نسبی‌گرایان مبنی بر نسبیت شناخت؛ ۲. تحقیق درباره حقیقت صدق و ارائه تعریفی درست از آن و در ذیل آن بحث از نفس الامر قضایا؛ ۳. معلوم بالذات و معلوم بالعرض و رابطه علم با آن‌ها؛ ۴. اصالت داشتن حسّ یا عقل در تصورات و تصدیقات؛ ۵. بحث از قوای ادراکی بشر به عنوان ابزار شناخت و همچنین راه‌های گوناگون دستیابی بشر به آن؛ ۶. اقسام گوناگون علم؛ ۶. مهم‌تر از همه مباحث پیش گفته، بحث از اعتبار و ارزش شناخت و تعیین ملاکی دقیق برای آن، مانند مبنای‌گرایی یا انسجام‌گرایی.

البته هنگامی که از معرفت‌شناسی به عنوان یک دانش مستقل گفت و گو می‌شود و در پی

بیان نسبت آن با سایر علوم هستیم، می‌بایست به این نکته مهم توجه داشت که این دانش به‌عنوان شاخه‌ای از علوم فلسفی، سابقه زیادی در تاریخ علوم ندارد. باین حال می‌توان گفت مسئله ارزش شناخت که محور اصلی مسائل آن را تشکیل می‌دهد، از قدیم‌ترین دوره‌ها در لابه‌لای مسائل منطقی و فلسفی کمابیش مطرح بوده است. در کتاب‌های فلسفی رایج و در بحث از وجود ذهنی، ویژگی‌هایی مانند تجرد علم و حکایت آن از ماورای خود را بیان می‌کردند و به همین مناسبت معلوم بالعرض و ارتباط علم با آن را پیش می‌کشیدند و در پی حل چالش این‌همانی علم و معلوم و به تبع واقع‌نمایی آن برمی‌آمدند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۶۳-۳۲۶). در علم‌النفس فلسفی نیز به بررسی قوای ادراکی نفس به‌عنوان ابزار شناخت پرداخته می‌شد. همچنین بخش چشمگیری از مباحث علم و شناخت در مبحث مستقلی باعنوان «عقل و عاقل و معقول» مطرح می‌شد (همان، ج ۸، ص ۲۰۵-۲۵۹).

از این رو نمی‌توان با قضاوتی عجولانه، چنین پنداشت که حکمای مسلمان نسبت به این مباحث توجهی نداشتند؛ هرچند با توجه به ثبات و استحکام و تزلزل‌ناپذیری موضع عقل در فلسفه اسلامی، ضرورتی برای بررسی تفصیلی مسائل شناخت به‌صورت منظم و منسجم و به‌عنوان شاخه مستقلی از فلسفه، پیش نیامده بود (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۴۹).

۲-۱. منطق و مسائل مطرح‌شده در آن

منطق ابزاری قانون‌مند است که مراعات آن ذهن بشر را از خطا در فکر مصون نگه می‌دارد (ابن‌سینا، ۱۳۸۷، ص ۳۹) و به تعبیر ملاصدرا، مکیال افکار است که به‌وسیله آن افکار صحیح از فاسد و افکار قوی مانند برهان، از ضعیف مانند خطابه، بازشناسی می‌شود (صدرالدین شیرازی، بی‌تا، ص ۱۲۰).

این دانش نیز ناظر به معرفت بشری است، اما فقط روی آن دسته از معرفت متمرکز می‌شود که از طریق فکر به‌دست می‌آید و از آنجا که تفکر در دو حوزه تحقق می‌یابد، مباحث منطق نیز در دو بخش تعریف و استنتاج ارائه می‌شود: در بخش تعریف به: ۱. اقسام تعریف؛ ۲. شرایط و

قواعد تعریف؛ ۳. امکان یا امتناع تعریف و ۴. صعوبت یا سهولت تعریف و مباحثی از این دست پرداخته می‌شود و در بخش استنتاج از: ۱. قضایا و اقسام آن؛ ۲. انواع استدلال‌های مباشر و غیرمباشر؛ ۳. اقسام و شرایط شکل‌های استدلال و ۴. صناعات پنج‌گانه، بحث می‌شود.

طرح مباحث صناعات خمس در منطق قدیم به این جهت است که این دانش متناسب با تنوع خطای فکر بشر، هم به خطاهای صورت تعریف و استدلال در قالب منطق صوری می‌پردازد و هم از خطاهایی که از ماده ناشی می‌شود، در قالب منطق مادی بحث می‌کند و غفلت از هریک از آن‌ها موجب می‌شود انسان به دره هولناک جهل و تردید منحرف شود. ابن سینا نیز به این مطلب اشاره کرده و می‌نویسد:

منطق صنعتی است که به واسطه آن به این شناخت نائل می‌شویم که تعریف درستی که حقیقتاً «حد» نامیده می‌شود و قیاس درستی که حقیقتاً «برهان» نامیده می‌شود، از چه صورت و ماده‌ای تشکیل یافته است. همچنین تعریف اقناعی که «رسم» نامیده می‌شود، متشکل از چه صورت و ماده‌ای است... و فایده منطق همین است (ابن سینا، ۱۳۹۷، ص ۸).

اصطلاح «منطق صوری» نیز گرچه بر همه ابواب منطق ارسطویی اطلاق می‌شود، اما این به معنای آن نیست که در این منطق، هرگز سخنی درباره مواد تعریف و یا مواد استدلال مطرح نشده است؛ زیرا مباحث مقولات عشر (قاطیغوریاس) که خود یکی از مباحث منطقی ارسطو به شمار می‌رود، درحقیقت درباره ماده تعاریف و مباحث صناعات خمس نیز درباره مواد استدلال است (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۱).

پس منطق جامع و کامل، منطقی است که به مواد و مبادی قیاس هم نظر داشته باشد و از همین روست که بحث صناعات خمس در کتاب‌های منطقی متداول قدیم مطرح بوده است؛ هرچند در منطق جدید، بیان قواعد منطق در صورت استنتاج منحصر شده است. در این تحقیق، منظور از دانش منطق، همان منطق متداول در قدیم است که امروزه نیز در حوزه‌های علمیه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱. قرابت «معرفت‌شناسی» و «منطق» در موضوع، هدف و روش تحقیق

اگرچه تفاوت‌های موجود میان دو دانش معرفت‌شناسی و منطق، موجب استقلال آن‌ها از یکدیگر شده است و به همین خاطر مباحث آن‌ها به صورت تفکیک‌شده تدوین یافته است، ولی میان آن‌ها در سه رکن اصلی تشکیل‌دهنده علوم، یعنی موضوع، هدف و روش تحقیق، قرابت و نزدیکی دیده می‌شود. طرح این بحث از آن جهت مفید خواهد بود که می‌تواند ما را در طبقه‌بندی علوم و جایگاه این دو دانش در آن یاری رساند. در ادامه این دو دانش را در موارد یادشده مقایسه می‌کنیم:

۱. به تعبیر قدما، موضوع هر علمی همان است که از عوارض ذاتی آن در علم مورد نظر بحث و گفت‌وگو می‌شود. نقش موضوع همانند محوری است که مسائل گوناگون مرتبط، پیرامون آن می‌چرخند و از اثبات یا رد آن‌ها بحث می‌شود. آنچه در این دو دانش موضوع بحث است، معرفت و شناخت بشری است؛ البته تفاوت این دو علم نیز به نوعی به همین موضوع برمی‌گردد؛ زیرا آن‌ها از جهت گستره و نوع نگاهی که به معرفت بشری می‌شود، تفاوت دارند. همان‌طور که گفته شد، در معرفت‌شناسی (اگر به صورت عام باشد)، معرفت و شناخت خاصی مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، بلکه وظیفه اصلی یک اندیشمند معرفت‌شناس آن است که مانند یک دیده‌بان با افق دید وسیع، همه شیوه‌های دانش و ابزارهای کسب دانش و نیز تمامی گزاره‌های علوم بشری را از حیث کاشفیت آن‌ها رصد کرده و قضاوت خویش را درباره اعتبار آن‌ها بیان کند؛ اما منطق با بیان قواعد تفکر در دو حوزه تصورات و تصدیقات و همچنین مبادی تفکر مانند برهان از این جهت دامنه‌اش از معرفت‌شناسی محدودتر است.

۲. معرفت‌شناسی و منطق در هدف هم بسیار نزدیک هستند؛ زیرا هر دو دانش به گونه‌ای در صف مقدم با شک‌گرایی و انکار علم بوده و در پی رساندن مخاطب و فراگیر به ساحل امن و آرامش بخش معرفت یقینی هستند. می‌توان این مطلب را از نخستین عاملی که موجب توجه اندیشمندان به مسائل این دو دانش شده است، فهمید. آنچه موجب شد تا مسئله «شناخت» از سایر مسائل فلسفی متمایز شود و به صورت دانشی مستقل ملاحظه گردد، کشف

خطاهای متعدد در معرفت بشری بوده است؛ توجه به خطاهای متعدد در حواس و نارسایی این ابزار برای نمایش دادن واقعیت‌های خارجی و همچنین پی بردن به خطاهای عقل بشر که خود را با اختلاف دانشمندان در مسائل عقلی ظاهر می‌کرد، موجب شد تا برای نشان دادن معیار و شاخصی درست برای اعتبار علم، طرحی نو با عنوان معرفت‌شناسی در میان فیلسوفان شکل بگیرد؛ چراکه ادامه آن مسیر به سوفیست‌ها و شک‌گرایان این مجال را می‌داد که ارزش ادراکات، به‌ویژه شناخت عقلی را انکار کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۱۴۶). کشف خطا در احکام عقلی و ارائه استدلال اشتباه از سوی بشر دقیقاً همان عاملی بود که ارسطو را به تدوین اصول منطقی مجاب کرد تا آن‌ها را به‌عنوان ضوابطی برای درست اندیشیدن و سنجش استدلال‌ها گردآوری و ارائه کند که هنوز هم بعد از گذشت بیست و چند قرن مورد استفاده است (همان). از این رو این دو دانش در منشأ و ریشه اصلی توجه اندیشمندان و فیلسوفان به آن‌ها مشترک هستند و در واقع همین امر را می‌توان به‌عنوان هدف مشترک به‌شمار آورد.

۳. همچنین روشی که در معرفت‌شناسی و منطق به کار گرفته می‌شود، عقلی محض است؛ زیرا مسائل و مباحث مطرح شده در این دو دانش از سنخ علوم فلسفی است. توضیح آنکه، مسائل این دو دانش از سنخ گزاره‌های پیشینی هستند؛ زیرا مستقل از تجربه و پیش از آن قابل دانستن‌اند؛ برای نمونه، دو گزاره «حد تام متشکل از جنس قریب و فصل قریب است» و «علوم حصولی بدیهی اولی مانند هر چیزی خودش، خودش است و اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است، از اعتبار کامل برخوردارند»، به ترتیب گزاره‌ای مربوط به منطق و معرفت‌شناسی هستند که برگرفته از حس و تجربه نیستند، بلکه پیش از آن‌ها قابل فهم‌اند. از این رو می‌توان این دو علم را به جهت روش به کار رفته در آن‌ها، فلسفی به‌معنای عام معرفی کرد.

پس از آشنایی اجمالی با دو دانش «معرفت‌شناسی» و «منطق»، به مطلب اصلی این نوشتار، یعنی بیان ارتباط و نسبت این دو دانش می‌پردازیم و مطابق آنچه در مقدمه گذشت، در دو سطح کلان و جزئی بحث را مطرح خواهیم کرد.

۲. نسبت «معرفت‌شناسی» و «منطق» در طبقه‌بندی علوم

یکی از مسائلی که از قدیم مورد اهتمام برخی از فیلسوفان بوده، طبقه‌بندی و رتبه‌بندی دانش‌های گوناگون بشری بوده است که از مباحث اساسی فلسفه عام و مشترک علوم به‌شمار می‌رود و مبتنی بر مسئله ملاک وحدت و تمایز علوم است. این بحث مهم به جهت جلوگیری از عواقب نامطلوبی که در نتیجه تخصص و تقسیم کار و شعبه‌بندی علوم پیش خواهد آمد و همچنین برای مانع شدن از قطع رابطه علوم متقارب با یکدیگر یا از میان رفتن وحدت آنها، امری ضروری به نظر می‌آید. همچنین دستیابی به سیر و مسیر معرفت، تعیین جایگاه هر گروه دانش در جغرافیای معرفت، تشخیص نسبت و مناسبات هر یک از علوم با دانش‌های هم‌خانواده، پیشگیری از خلط دانش‌ها و حوزه‌های معرفتی با یکدیگر و آسان‌سازی آموزش به نسل نوحاسته در هر عصری از جمله فواید فراوان طبقه‌بندی علوم است (رشاد، ۱۳۹۵، ص ۵-۲۸).

البته طبقه‌بندی دانش‌ها را با دو رویکرد متفاوت می‌توان بررسی کرد: ۱. پسینی و ناظر به دسته‌بندی دانش‌های بشری؛ آن‌سان که هم‌اکنون هستند. این رویکرد در واقع ترسیم جغرافیای میراث معرفتی بشر و تعیین جایگاه هر گروه دانش در طبقه‌بندی علوم است؛ ۲. پیشینی و ناظر به مهندسی کلان معرفت؛ همان‌گونه که باید و شاید باشند؛ یعنی همان مهندسی مطلوب معرفت (همان). ارائه بحث حاضر، یعنی نسبت «معرفت‌شناسی» و «منطق» در طبقه‌بندی علوم، مطابق هر یک از این دو رویکرد متفاوت خواهد بود.

۲-۱. نسبت معرفت‌شناسی و منطق در طبقه‌بندی پسینی علوم

در رویکرد پسینی به طبقه‌بندی علوم ما با دانش‌های شکل گرفته و مستقلی که میراث علمی بشر هستند، روبه‌رو بوده و بر آنیم که افزون‌بر تمایز رشته‌های علمی از یکدیگر، آن‌ها را در نظام منسجم و هماهنگی رتبه‌بندی کنیم تا ورود و خروج فراگیر به علوم گوناگون مشخص باشد. با ملاحظه چنین رویکردی به طبقه‌بندی علوم، بی‌گمان این دو دانش به جهت اشتراک در روش تحقیق و همچنین وحدت موضوع که تنها به جهت اختلاف حیثیات متفاوت هستند،

مقاربت و هم‌خانواده به‌شمار می‌روند و از سنخ علوم فلسفی (به‌معنای عام) هستند، اما مرز دقیق و ظریفی میان آن‌ها وجود دارد و آن این است که در معرفت‌شناسی، اصل کاشفیت و حکایتگری معرفت، موضوع بحث قرار می‌گیرد؛ ولی در منطق این مطلب که تصور و تصدیق کاشف از واقعیت هستند، پیش‌فرض گرفته می‌شود و تنها از این بحث می‌شود که چگونه می‌توان با تفکر و ترکیب معلومات سابق به معلومات جدید دست یافت. در منطق پس از آنکه علم بشر را امری ممکن و بلکه واقع قلمداد می‌کنند و شکاکیت را مردود می‌دانند، به بحث از تعریف و استدلال پرداخته می‌شود. از این رو می‌بایست معرفت‌شناسی را مقدم بر منطق بدانیم و پیش‌فرض فراگیرنده برای ورود به منطق و آشنایی تفصیلی با قواعد درست تفکر را، باور به امکان دستیابی به علم توسط بشر دانسته و ادله شک‌گرایان و نسبی‌گرایان در ناممکن‌انگاری علم به واقع را مردود بدانیم (سلیمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۳-۱۷۲). به سخن دیگر، منطق دانشی است که درباب شیوه درست تفکر و اندیشه سخن می‌گوید، نه درباره عالم واقع و خارج از ذهن. از این رو می‌توان گفت که معرفت‌شناسی مقدم بر منطق است؛ زیرا در منطق این اصل مسلم انگاشته می‌شود که ذهن انسان می‌تواند به واقعیت دست یابد و تنها باید به کمک منطق راه‌های درست اندیشیدن را آموخت و این در حالی است که تا توانایی عقل برای رسیدن به واقع در علم معرفت‌شناسی تبیین نگردد، نمی‌توان در علم منطق از شیوه‌های دستیابی درست به واقع بحث کرد (معلمی، ۱۳۹۶، ص ۱۸).

نتیجه آنکه، اگر بخواهیم جایگاه این دو علم را در طبقه‌بندی پسینی علوم تعیین کنیم، بی‌گمان هم‌ردیف با سایر علوم عقلی خواهند بود، اما به‌جهت دلیلی که گفته شد معرفت‌شناسی بر منطق مقدم است.

۲-۲. نسبت معرفت‌شناسی و منطق در طبقه‌بندی پیشینی علوم

در طبقه‌بندی پیشینی علوم، فیلسوف به‌دنبال آن است که براساس الگویی مبتنی بر مبانی مورد پذیرش خود که به‌صورت اجتناب‌ناپذیر بر نوع و نحوه صورت‌بندی علوم تأثیرگذار است،

علوم بشری را طراحی و ارائه کند. می‌توان با ملاحظه الگوهای متعدد مطرح شده در طبقه‌بندی علوم به این نتیجه رسید که اصولاً الگوهای ارائه‌شده، هرچند با ملاک‌های گوناگونی انجام شده است، اما همواره پیشینی بوده و هستند و هر اندیشمندی به‌جهت پذیرش مبانی خاصی دست به طبقه‌بندی علوم زده است. این مطلب موجب می‌شود که ما بحث از آن مبانی خاص را هرچند به‌صورت دانش مستقل ارائه شده باشند، دیگر هم‌رتبه با علوم دیگر به‌شمار نیاورده و آن‌ها را فراتر از طبقه‌بندی علوم بدانیم.

با توجه به نکته یادشده در بحث حاضر، گفت‌وگو درباره دو مطلب دارای اهمیت است: اول آنکه، بحث از اصل امکان قرار گرفتن این دو دانش در طبقه‌بندی پیشینی علوم است و اینکه آیا این دو دانش جایگاهی در میان این گونه طبقه‌بندی علوم پیدا می‌کنند و با علوم دیگر رتبه‌بندی می‌شوند یا اینکه این گونه نبوده و این دانش‌ها فراتر از علوم دیگر حتی علوم فلسفی بوده و به‌نوعی بر آن‌ها حاکم هستند و نوع نگرش در آن‌ها حتی بر طبقه‌بندی علوم نیز تأثیرگذار است؟ در مرحله دوم چنین پرسش می‌شود که اگر این دو دانش در طبقه‌بندی علوم گنجانده می‌شوند، کدامیک مقدم بر دیگری است؟

در پاسخ به پرسش نخست، به نظر می‌رسد دانش معرفت‌شناسی اگرچه صرفاً به جهت روش تحقیق به کارگیری شده در آن، یعنی روش عقلی، به‌عنوان شاخه‌ای از علوم فلسفی معرفی می‌شود، اما نوع نگرش اندیشمندان به مسائل بنیادین، به‌ویژه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، نقشه راه آنان را برای طبقه‌بندی علوم ترسیم می‌کند و آنان براساس این مبانی اساسی، الگوی مطلوب و مقبول خویش را در این مسئله ارائه می‌کنند. به همین جهت با پذیرش رویکرد ماتریالیستی به هستی، همچنین نگرش شکاکانه یا پذیرش نسبیّت در معرفت و نگاه پوزیتیویستی به علم که همگی از اصول مسلم شایع و مسلط عصر حاضر در عرصه فلسفه، معرفت‌شناسی و علم هستند، مجالی برای درج علوم الهی و عقلی در طبقه‌بندی علوم باقی نمی‌ماند (رشاد، ۱۳۹۵، ص ۵-۲۸).

نمونه بارز و ظاهر این مطلب را می‌توان در طبقه‌بندی معروف «آگوست گنت» فرانسوی

مشاهده کرد. وی که با ادعای ترتیب تاریخی معرفت بشر دست به رده‌بندی علوم زده است، به جهت پذیرش تجربه‌گرایی افراطی، دانش‌های وابسته به عقل متافیزیکی و وحی را کنار نهاد؛ زیرا اساس علم را در حس و پدیدارهای تجربی محدود می‌دانست و عقل متافیزیکی را به عنوان یکی از منابع معرفت بی‌اعتبار می‌دانست. کنت علوم را از علوم عام، یعنی علوم ریاضی، فیزیک و شیمی آغاز و به علوم اخص، یعنی علوم زیستی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پایان می‌دهد. در چنین نظمی که وی از آن به «کلیت متنازل و پیچیدگی متزاید» نام می‌برد، هرچه از علوم عام به علوم زیرین نزدیک می‌شویم، بر پیچیدگی آن‌ها افزوده می‌گردد. همچنین هر یک از علوم وابسته به علم قبلی است، ولی نسبت به علم بعدی مستقل است (ادیبی، ۱۳۸۳، ص ۶۰).

پذیرش دیدگاه پوزیتیویستی در معرفت‌شناسی، افزون‌بر آنکه موجب می‌شد صاحبان این نحله فکری، ادراکات حسی را به عنوان نقطه آغازین روش‌شناسی علمی بپذیرند، در نوع نگرش آنان به دانش منطق نیز تأثیرگذار بوده و از همین رو، این افراد منطق را در حد منطق استقرایی و کشف رابطه پدیده‌ها به وسیله آزمایش‌های تجربی فروکاستند و این امری است که به صورت طبیعی از پایبندی پوزیتیویست‌ها بر مبنای معرفت‌شناختی نتیجه‌گیری می‌شود (جاویدی، ۱۳۹۴، ص ۷۱-۱۰۰).

در نقطه مقابل، می‌توان از برخی از فیلسوفان فرهنگ اسلامی مانند اخوان‌الصفا و صدرالمتألهین یاد کرد که بر اساس مبنای پذیرفته شده در مسائل کلان معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و تأکید بر توانایی عقل برای رسیدن به حقیقت، طبقه‌بندی علوم را به گونه‌ای دیگر مطرح کردند.

اخوان‌الصفا در فصلی با عنوان اجناس العلوم، علوم بشری را در سه جنس کلی ریاضی، شرعی وضعی و فلسفه حقیقی تقسیم‌بندی و هر یک از آن‌ها را هم به علوم ریزتر و فرعی‌تر شاخه‌بندی کردند. آنان علوم ریاضی را علم به آدابی دانستند که بیشتر برای طلب معاش و صلاح حیات دنیوی وضع گردیده است و علوم بیع و شراء، حرث و نسل، حرفه‌ها و صنایع را در

آن گنجانده‌اند. درباره علوم شرعی معتقد بودند علومی هستند که برای طلب نفوس و طلب آخرت وضع گردیده‌اند و آن‌ها را بر شش نوع از جمله تنزیل، تأویل، روایات و اخبار، فقه و سنن و احکام دانستند. علوم فلسفی را نیز بر چهار قسم ریاضیات، منطقیات، طبیعیات و الهیات دانستند که هر یک از آن‌ها علوم متعددی را دربرمی‌گرفت (اخوان‌الصفاء، ۱۹۵۷، ج ۱، ص ۲۶۶).

همچنین از صدرالمآلهین شیرازی نیز طبقه‌بندی‌های مختلفی در آثارش مطرح شده است. در برخی از آن‌ها طبق دسته‌بندی‌های رایج میان حکما، پس از تقسیم علوم به حقیقی و اعتباری و نام نهادن علوم حقیقی به حکمت، آن‌ها را بر دو قسم کلان نظری و عملی و هر یک را به اقسام جداگانه دسته‌بندی می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۲، ص ۷؛ همو، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۳). در برخی دیگر از آثار خویش، ابتدا علوم بشری را بر دو بخش شرعی و عقلی و هر کدام را به اصول و فروع تقسیم می‌کند (همو، ۱۳۶۳، ص ۲۳۵؛ ۱۳۸۱، ص ۷۱). و در جای دیگر علوم را به دنیوی و اخروی تقسیم کرده و سپس علوم دنیوی را به سه بخش علم اقوال، علم افعال و علم احوال (افکار) دسته‌بندی می‌کند. علم احوال را حد فاصل بین علوم دنیوی و علم اخروی می‌گیرد که جامع هر دو طرف است و آن را همانند خط فاصلی بین نور و ظلمت می‌داند. وی علم اقوال را دو دسته، علوم اعمال را چهار دسته و علم افکار را بر چهار قسم از جمله علم حد و برهان می‌داند. همچنین علوم اخروی را پنج بخش می‌داند که با فساد بدن و تخریب دنیا از بین نمی‌روند (همو، ۱۳۰۲، ص ۲۷۹).

وجه اشتراک همه این طبقه‌بندی‌های مطرح‌شده از سوی اندیشمندان مسلمان، جایگاه ویژه علوم برگرفته از شریعت و نیز مستفاد از عقل در کنار سایر علوم است و این خود نشان‌دهنده نوع خاصی از معرفت‌شناسی و تأثیر آن در نوع نگرش این افراد برای طبقه‌بندی علوم است.

پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که معرفت‌شناسی دانش مستقلی است، ولی نه هم‌رتبه و هم‌گام با سایر علوم که در طبقه‌بندی علوم گنجانده شود. اندیشمندان می‌بایست در گام نخست نسبت به مباحث معرفت‌شناسی به یک قضاوت قطعی برسند و در گام‌های بعدی علوم را براساس آن طبقه‌بندی کنند. به همین خاطر براساس نگرش‌های معرفت‌شناسانه خود، برخی

از علوم را حذف و برخی از علوم دیگر را اضافه می‌کردند و بر همین اساس دست به رتبه‌بندی علوم می‌زدند.

اما نسبت به دانش منطق می‌بایست چنین گفت که این دانش، هرچند به صورت دانش ابزاری، در طبقه‌بندی علوم گنجانده می‌شود؛ برای نمونه، فارابی در *احصاء العلوم*، پس از تقسیم علوم به عملی و ابزاری، منطق را مانند نحو از علوم ابزاری معرفی می‌کند و آن را موجب قوام عقل می‌داند که رسالتش بیان مجموعه‌ای از قواعد برای پیشگیری اشتباهات ذهن و شناسایی خطاهای آن است (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۵۲). همچنین اخوان‌الصفاء، منطقیات را زیرمجموعه علوم فلسفی معرفی کرده بودند (اخوان‌الصفاء، ۱۹۵۷، ج ۱، ص ۲۶۶).

ملاصدرا نیز در ذیل سخنان ابن‌سینا، منطق را هم‌رتبه با سایر علوم فلسفی دانسته و با طرح فرض‌های گوناگون از این بحث می‌کند که این دانش آیا از حکمت نظری محسوب می‌شود یا حکمت عملی؟ وی بر این مطلب تأکید می‌کند که در نزد ما منطق زیرمجموعه حکمت نظری است؛ گرچه متعلق به کیفیت عمل ذهنی باشد؛ زیرا منطق از معقولات ثانی بحث می‌کند که تحت قدرت و اختیار بشر نیستند و به همین خاطر از حکمت‌های عملی که موضوع آن‌ها اعمال و افعالی است که به قدرت و اختیار بشر صادر می‌شوند، به‌شمار نمی‌آیند (صدرالدین شیرازی، بی‌تا، ص ۲).

در میان اندیشمندان غربی نیز منطق در رتبه‌بندی علوم جایگاه ویژه‌ای دارد؛ برای نمونه، هربرت اسپنسر که به نوعی به طبقه‌بندی مطرح‌شده از سوی آگوست کنت منتقد بود، علوم را در سه دسته کلان: ۱. انتزاعی؛ ۲. نیمه‌انتزاعی و نیمه انضمامی و ۳. انضمامی و عینی تقسیم کرده و در علوم انتزاعی از منطق و ریاضیات نام می‌برد (رشاد، ۱۳۹۵، ص ۵-۲۸).

از مجموع مطالب گفته شده می‌توان به این نکته مهم دست یافت که ابزاری بودن منطق و این که با عناوینی مانند «صناعت» یا «فن» معرفی شده است، دلیل نمی‌شود که آن را از دایره علوم خارج کنیم، بلکه می‌بایست آن را یک دانش نظری دانست که به تبیین قواعد تفکر و تشخیص افکار درست بشر از افکار پریشان و منحرف می‌پردازد. از این رو بسیاری از

اندیشمندان از ارسطو گرفته تا صدرای شیرازی، آن را هم‌رتبه با دیگر دانش‌های فلسفی دانسته و در طبقه‌بندی علوم گنجانده‌اند.

۳. نسبت مسائل مطرح‌شده در «معرفت‌شناسی» و «منطق»

در غالب موارد هنگامی که سخن از نسبت و ارتباط یا عدم ارتباط علوم با یکدیگر به میان می‌آید، مسائل مطرح در هریک را با دیگری مقایسه می‌کنند و به دنبال یافتن اشتراک و افتراق این علوم با یکدیگر و بیان آن‌ها هستند. اشتراک در مسائل نیز صرفاً در مواردی است که محمول یک موضوع در دو علم مطلوب باشد و این فرض نیز تنها در جایی ممکن است که هر دو علم در موضوع مشترک باشند و سبب اختلاف آن دو علم این است که حدوسط برای اثبات این مسئله در دو علم مختلف باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۶۸)؛ اما به نظر می‌رسد مهم‌تر از این گونه مباحث، آن است که در پی این باشیم که این علوم چگونه و با طرح چه مسائلی می‌توانند به یکدیگر مدد رسانند و به سخن دیگر، چه تعاون و دادوستدی میان آن‌ها برقرار است؟ برای نمونه، زیست‌شناسی یکی از دانش‌های مربوط به طبیعت است که به مطالعه مولکولی فرایندهای زندگی و همچنین مطالعه جوامع حیوانی و گیاهی می‌پردازد و یک زیست‌شناس در پی فهم دقیق ساختار، عملکرد، رشد، منشأ و توزیع موجودات زنده است. برای دستیابی به این هدف، از دانش‌های دیگر مانند جغرافیا سود می‌جوید؛ زیرا جغرافیا می‌تواند برای یک زیست‌شناس، توزیع گونه‌های موجودات زنده در نقاط مختلف جهان را تعیین کند و این که چگونه این مکان‌ها می‌تواند بر ویژگی‌ها و عملکرد آن‌ها تأثیر بگذارد.

با توجه به این مقدمه در این بحث با این پرسش‌ها روبه‌رو هستیم که: ۱. آیا معرفت‌شناسی و منطق در مسائلی با هم مشترک‌اند؟ اگر آری، آن مسائل کدام‌اند؟ ۲. آیا میان این دو دانش نیز چنین نسبتی وجود دارد که مسائل مطرح در هر کدام، دانش دیگر را برای رسیدن به هدفش یاری رساند؟

۱-۳. مسائل مشترک میان «معرفت‌شناسی» و «منطق»

در پاسخ به پرسش نخست باید چنین گفت که با مروری به مباحث مطرح در هر دو علم می‌توان به برخی از بحث‌های مشترک پی برد و آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. اثبات علم و رد مدعای سوفسطی: این بحث که یکی از مباحث مهم معرفت‌شناسی در عصر حاضر به‌شمار می‌رود، از سوی برخی از منطقدانان قدیم نیز متناسب با هدفی که برای دانش منطق و برخی از مسائل آن در نظر گرفته می‌شد، مورد بحث قرار گرفته است؛ برای نمونه، ابن‌سینا به پیروی از ارسطو معتقد است تحقق برهان، مستلزم تحقق مبادی آن است؛ یعنی مقدمات برهان می‌بایست یا از بدیهیات اولیه باشند و یا درنهایت به آن‌ها برگردند. وی به این مناسبت از دیدگاه‌هایی پرده برمی‌دارد که برخی از آن‌ها به سفسطه و انکار آشکار علم می‌انجامد و از این رو در ادامه در پی نقد آن‌ها برمی‌آید. یکی از آن نظرات چنین است که مبادی وجود ندارند؛ زیرا تحقق برهان وابسته به تحقق مقدماتی است و تحقق هر یک از آن مقدمات نیز پیش‌تر وابسته به برهان دیگر و مقدمات آن است. بدین ترتیب، روند برهان‌خواهی به‌طور تسلسلی تا بی‌نهایت پیش می‌رود و در این صورت دستیابی به علم ممکن نخواهد بود (سلیمانی، ۱۳۹۷، ج ۲، ص ۲۲).

ابن‌سینا در تحلیل این شبهه، خاستگاه آن را این‌باور باطل، یعنی «هر علمی با برهان حاصل می‌شود» دانسته و در مقام اثبات علم و نفی سفسطه در علم می‌نویسد:

حق مطلب این است که بگوییم: یا همه چیز مجهول است و یا چیزی داریم که معلوم است و معلوم هم یا معلوم بالذات است و یا معلوم از طریق برهان. نمی‌توان گفت که همه چیز مجهول است، اگر چنین بود پس خود این قول هم که «هر چیزی مجهول است» نمی‌بایست معلوم باشد. همچنین نمی‌توان گفت «هر چیزی از راه برهان معلوم است»، اگر چنین بود، می‌بایست هر برهانی از راه برهان دیگر معلوم باشد و این محال است، پس برخی امور هستند که معلوم بالذات می‌باشند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۱۸؛ سلیمانی، ۱۳۹۷، ج ۲، ص ۲۸).

بنابراین ابن‌سینا مدعای سوفسطی مبنی بر انکار علم را رد می‌کند و راه را برای رسیدن معرفت یقینی از طریق برهان هموار می‌سازد.

در معرفت‌شناسی نیز تا امکان وصول به معرفت در ابتدای امر به اثبات نرسد، بحث‌های دیگر جایی نخواهد داشت. از این رو مقابله اصلی در این علم با شک‌گرایان و منکران معرفت است و بحث‌های دیگر همه در گام‌های بعدی مطرح می‌شوند، از ارزش و اعتبار معرفت تا بحث ابزار ادراکی انسان و از انواع و اقسام راه‌های رسیدن علم.

۲. تقسیم‌های علم و توضیح اقسام آن: یکی دیگر از بحث‌هایی که از سوی اندیشمندان در این دو دانش مورد اهتمام بوده، بحث از تقسیم‌های متعدد علم به حضوری و حصولی، تصور و تصدیق، بدیهی و نظری، کلی و جزئی و... است. همچنین بحث‌های مفصلی درباره اقسام قضایا مطرح می‌کنند. البته با توجه به هدفی که در معرفت‌شناسی به دنبال آن هستند، این تقسیم‌ها در این دانش وسیع‌تر است؛ زیرا انواع و اقسام راه‌ها و همچنین علوم به دست آمده از ابزارهای گوناگون ادراکی نیز مدنظر آنهاست.

۳. بحث از صدق و ارائه تعریفی مناسب از آن: یکی از مباحث مهم که در هر دو علم مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است بحث از حقیقت صدق و کذب قضایاست. منطق‌دانان در مقدمه بحث حجت و استدلال، نخست به تعریف قضیه می‌پردازند. در واقع این بحث را می‌بایست اساس و بنیان بحث حجت معرفی کرد؛ زیرا مبادی حجت قضایا و انواع و اصناف آن است. عنصر اصلی در تعریف قضیه که در منطق بر آن تمرکز شده است، احتمال صدق و کذب در آن است و این ویژگی به تعبیر منطق‌دانان، به صورت بالذات، تنها در جملات خبری وجود دارد. از این رو در تعریف قضیه چنین آورده‌اند: «و أمّا القول الجازم فإنه صادق أو كاذب ببينه و بذاته لا بالعرض» (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۹۱).

صدرالمتألهین نیز درباره خاستگاه اصلی این ویژگی، یعنی وجود احتمال صدق و کذب در جملات خبری، چنین می‌نویسد:

منشأ اصلی احتمال صدق و کذب آن است که قضیه مشتمل بر نسبی است که از امر

واقعی حکایت می‌کند؛ زیرا شأن حکایت، مطابقت یا عدم مطابقت است. در مقابل، در نسبت‌های انشایی و تصورات، حکایت از واقعیت وجود ندارد و به همین خاطر صدق و کذب در آن‌ها جاری نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰۴).

در معرفت‌شناسی نیز از آنجا که در پی نشان دادن اعتبار علوم هستند می‌بایست ابتدا معیاری برای صدق ارائه کنند و بعد براساس آن دست به اعتبارسنجی بزنند.

اگرچه توجه به این گونه مسائل مشترک در تبیین نسبت میان این دو دانش بسیار مهم است، اما در ضمن این بحث، پرسش‌های دیگری در ذهن شکل می‌گیرد: ۱. آیا صرف مطرح شدن یک مسئله در دو یا چند دانش به معنای اشتراک آن دانش‌ها در این مسئله است؟ چرا که ممکن است مسئله مورد نظر با حیثیت‌های گوناگون در دو یا چند دانش مطرح شده و همین اختلاف در حیثیت موجب شود که مسئله شکلی متفاوت به خود بگیرد؛ ۲. پرسش دیگر آنکه بر فرض اشتراک، این مسئله اصالتاً به کدام دانش تعلق دارد؟ در این صورت اگر در دانشی دیگر مورد بحث قرار می‌گیرد، نه به‌عنوان مسئله اصلی، بلکه به‌عنوان مقدمه یا از باب استطراد طرح و بررسی می‌شود.

با توجه به این نکات به این مطلب رهنمون می‌شویم که اگر فرضاً در منطق اصل علم و معرفت اثبات می‌شود و نظریه منکران معرفت رد می‌گردد، نه از باب وظیفه اصلی، بلکه از این باب که اصل و اساس منطق که ابزار درست تفکر برای رسیدن به علم است، بر آن بنا نهاده شده است.

از سوی دیگر، پرسش اصلی در معرفت‌شناسی آن است که آیا علوم بشری از اعتبار کافی برای دستیابی به واقعیت و حقیقت برخوردارند یا خیر؟ و اگر اقسام علم و قضایا نیز بازگو می‌شود، صرفاً به خاطر آن است که قضایا و گزاره‌ها مفید معرفت‌اند (حسین زاده، ۱۳۹۰، ص ۳۳). همچنین بررسی راه‌ها و ابزار مختلف شناخت وظیفه اصلی معرفت‌شناسی است و وظیفه منطق، بررسی خصوص رسیدن به علم از طریق نظر و اندیشه است (سلیمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۳-۱۷۲).

پس تشخیص اینکه این دو دانش در چه مسائلی با هم مشترک و در چه مسائلی از هم جدا هستند و نسبت آن‌ها از جهت مسائل عموم و خصوص من وجه است یا مطلق، نمی‌تواند در بحث حاضر چندان راهگشا باشد؛ زیرا در هر صورت مرز دقیق میان علوم موجب می‌شود دست کم وجه ذکر مسائل در دو دانش جداگانه به جهت حیثیات متفاوت باشند.

۲-۳. تعاون «معرفت‌شناسی» و «منطق»

همان‌طور که گفته شد، آنچه در این موضوع از اهمیت بسزایی برخوردار است، بحث دوم است و این که منطق چه کمکی به معرفت‌شناسی می‌کند و در مقابل، معرفت‌شناسی چه کمکی به منطق می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش چنین می‌گوییم که قطعاً بین معرفت‌شناسی و منطق روابط دوسویه‌ای وجود دارد که موجب می‌شود در برخی از موارد به یکدیگر کمک رسانند. در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. از آنجا که هدف معرفت‌شناسی، بازشناسی علم معتبر از دیگر علوم و ارزیابی اقسام گوناگون علوم است، منطق می‌تواند با ارائه قواعد صحیح فکر کردن در قالب بازیافت آنچه قبلاً شناخته شده، ابزار مناسب و راهی مطمئن برای کسب علم معتبر باشد. پس منطق ابزاری مناسب برای رسیدن به علم معتبر و معرفت یقینی به‌شمار می‌رود؛ همان چیزی که در معرفت‌شناسی به دنبال آن هستیم.

۲. یکی دیگر از مباحث مهم در معرفت‌شناسی، ارزیابی راه‌ها و روش‌های گوناگون بشر برای رسیدن به علم است که یکی از آن راه‌ها فکر و استدلال عقلی است؛ یعنی فراهم کردن مقدماتی یقینی در قالب استدلالی معتبر و بدیهی که منطق می‌تواند در این مسئله راهگشا باشد. با این بیان می‌بایست منطق را زیرمجموعه و بخشی از معرفت‌شناسی به‌شمار آورد (همو، ۱۳۹۳، ص ۲۳۰).

۳. در معرفت‌شناسی مبانی گوناگونی برای ارزش و اعتبار معرفت‌ها، به‌ویژه تصدیق‌های نظری ارائه شده است. یکی از آن راه‌حل‌ها که از قدیم میان حکما، به‌ویژه حکمای اسلامی

مطرح بوده، «مبناگرایی» است. مطابق این راه‌حل برخی از علوم بشری، یعنی تصدیق‌های بدیهی پایه و مبنا قرار می‌گیرند و معرفت‌های دیگر در صورت بازگشت به آن‌ها از اعتبار و ارزش برخوردار خواهند شد. راه‌حل این مسئله که از آن به «ارجاع تصدیق‌های نظری به تصدیق‌های بدیهی» یاد می‌شود، چیزی جز استدلال نیست. هر تصدیق نظری‌ای که با استدلال معتبر بتوان آن را به تصدیق بدیهی منتهی کرد، از اعتبار کافی برخوردار خواهد بود و منطق دانشی است که قواعد استدلال درست را معرفی می‌کند. از این رو می‌بایست معرفت‌شناسی را وامدار منطق و قواعد موجود در آن دانست.

۴. همان‌طور که گفته شد، در منطق قدیم افزون‌بر تبیین قواعد روش‌مند در باب صورت‌تعریف و استدلال با توجه به تنوع خطای فکر بشری، به مواد آن‌ها نیز در ذیل مباحث صناعات پنج‌گانه پرداخته شده است و در آن به اقسام تصدیق‌ها در پنج صنعت برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه اشاره می‌شود؛ زیرا روشن است که هر تصدیقی مفید یقین نیست تا بتواند در قیاس برهانی قرار گیرد. برخی از تصدیق‌ها مانند وهمیات و مشبهات مواد قیاس مغالطی و برخی مانند مخیلات مواد قیاس شعری محسوب می‌شوند. پرسش معرفت‌شناسانه‌ای که اینجا مطرح می‌شود آن است که قوه ادراکی و ابزار معرفت در این گونه تصدیق‌ها چیست و چگونه موجب می‌شود به تعبیر ابن‌سینا، برخی مفید یقین و برخی دیگر شبه‌یقین و برخی نیز مفید ظن (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۱) شود؟ از دلایل مهم شکل‌گیری قضایای غیریقینی در اذهان بشری، رعایت نشدن شرایط ویژه قوای ادراکی است که امروزه این بحث تحت عنوان ابزار شناخت در دانش معرفت‌شناسی پیگیری می‌شود. از این رو این بحث اصالتاً مربوط به معرفت‌شناسی است، اما می‌تواند دانش منطق را در این مورد یاری رساند (رضایی، ۱۳۸۶، ص ۴۰).

با طرح این بحث مشخص می‌شود که هم دانش معرفت‌شناسی به‌نوعی از منطق بهره‌مند می‌شود و هم منطق، معرفت‌شناسی را برای رسیدن به هدف خویش به کار می‌گیرد و این‌گونه ارتباط دوسویه است.

نتیجه

آنچه در این نوشتار در پی تبیین آن بودیم بررسی گونه‌های مختلف ارتباط و نسبت دو دانش بنیادین معرفت‌شناسی و منطق در دو سطح کلان و جزئی بود و پس از بحثی تفصیلی و با روشی توصیفی-تحلیلی به این نتیجه رسیدیم که: اولاً، در طبقه‌بندی علوم این دو دانش به جهت اشتراک در روش تحقیق آن‌ها، هر دو از علوم فلسفی به معنای عام هستند؛ زیرا گزاره‌های هر دو علم از سنخ گزاره‌های تحلیلی و پیشینی است. از این رو هر دو دانش به نوعی هم‌رتبه هستند؛ اگرچه با رویکرد پیشینی به طبقه‌بندی علوم، می‌بایست معرفت‌شناسی را مقدم بر منطق و حتی فراتر از طبقه‌بندی علوم و مؤثر بر آن بدانیم؛ ثانیاً، مهم‌تر از اشتراک این دو دانش در برخی از مسائل، تعاون میان این دو دانش است و همین امر موجب وابستگی و پیوند ناگسستنی میان آن‌ها شده است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان معرفت‌شناسی را بدون ابزاری راهگشا به نام منطق در نظر داشت.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۸۷، *الاشارات و التنبيهات*، تحقیق مجتبی زارعی، چاپ دوم، قم، بوستان کتاب.
۲. _____، ۱۳۹۷، *النجاه من الغرق فی بحر الضلالات*، با ویرایش و دیباچه محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳. _____، ۱۴۰۴ق، *الشفاء (المنطق)*، تحقیق ابوالعلاء عقیفی، ج ۳، قم، منشورات مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی.
۴. اخوان الصفاء، ۱۹۵۷م، *رسائل اخوان الصفاء و خُطان الوفاء*، بیروت، الدار الإسلامیه.
۵. ادیبی، حسین و عبدالمعبود انصاری، ۱۳۸۳، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، چاپ دوم، تهران، نشر دانژه.
۶. جاویدی، مجتبی، ۱۳۹۴، «نقد و بررسی روش شناختی پوزیتیویسم حاکم بر علوم انسانی مدرن»، در: *مجموعه مقالات نخستین همایش اهل بیت (علیهم‌السلام) و تولید علم*، ص ۱۰۰-۷۱.
۷. حسین زاده، محمد، ۱۳۹۰، *پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی*، چاپ سوم، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۸. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۱، *کلام جدید*، چاپ دوم، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه.
۹. رشاد، علی اکبر، ۱۳۹۵، «منطق طبقه‌بندی علوم»، *مجله ذهن*، شماره ۶۵، ص ۲۸-۵.
۱۰. رضایی، مرتضی؛ شریفی، احمدحسین، ۱۳۸۶، *درآمدی بر معرفت‌شناسی (دروس استاد غلامرضا فیاضی)*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۱. سلیمانی امیری، عسکری، ۱۳۸۵، «دورنمایی از منطق، فرامنطق و فلسفه منطق»، *تبسات*، شماره ۳۹ و ۴۰، ص ۱۷۲-۱۵۳.
۱۲. _____، ۱۳۹۳، *منطق و شناخت‌شناسی از نظر حضرت استاد مصباح یزدی*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۳. _____، ۱۳۹۷، *اصول و قواعد برهان (شرح برهان شفا)*، چاپ دوم، قم، مجمع عالی حکمت اسلامی.

۱۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۰۲، *مجموعه الرسائل التسعة (اکسیر العارفين)*، قم، مكتبة المصطفوی.
۱۵. —، ۱۳۶۳، *مفاتيح الغيب*، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۶. —، ۱۳۸۱، *کسر اصنام الجاهلیة*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۷. —، ۱۳۸۸، *تعلیقات علی حکمه الاشراق*، تحقیق سید محمد موسوی، تهران، انتشارات حکمت.
۱۸. —، ۱۴۲۲ق، *شرح الهدایة الأثریة*، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی.
۱۹. —، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۲۰. —، بی تا، *الحاشیة علی الهیات الشفاء*، قم، انتشارات بیدار.
۲۱. فارابی، ابونصر محمد بن محمد، ۱۳۸۱، *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیوجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۲. —، ۱۴۰۸ق، *المنطقیات*، ج ۱، قم، منشورات مكتبة آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
۲۳. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۴، *شرح برهان شفا*، تحقیق محسن غرویان، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۴. —، ۱۳۹۸، *آموزش فلسفه*، چاپ پنجم، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۵. معلمی، حسن، ۱۳۹۶، *معرفت‌شناسی*، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.